

چنانچه شنیده شده قلمهای ریز را از یک سوی آستر بحساب آورده تا بعد ۲۴ مو. ۲۴ مو را یک دانگ درشت بنویسند
شماره اند و همین نسبت درشت تر را دو دانگ و سه دانگ تا هشت دانگ گفته اند و شش دانگ نظر آنان صلی ترین قلم
بوده که در کتیبه نویسی بکار میرفت است .

ولی بنظر نگارنده ریزی و درشتی خط و قلم را باید بر بنای مقیاس روز تعیین کنیم که متداول است . مثلاً برای کتابت نغزی درین
از ۳ میلیتر تا دو میلیتر یا اندکی بیشتر . و برای کتابت متوسط و مشقی از ۲ میلیتر تا حدود یک سانت .
و در نوشتن خطوط صلی از یک سانت بالا هر چه ممکن شود که مورد آن کتیبه نویسی و تا بلونویسی است . (*)

۴- صورت اشیاء از درخت ، گیاه ، گل ، خنجر ، میوه و دانه ، و از حیوانات و مرغان و انسان . این مقیاس را
گویا استادان بعد از با قوت در تعلیماتشان اشاره نموده و شکلهای حروف و کلمات را بدانها تشبیه کرده اند (مثلاً
حاج خنجر ۵ گلوبی ۶ وانه سبب ۷ در مرغ ، کا بسته آبلو ، امثال اینها) و این جنبشی موافق و مناسب است
چون این سبب از طبیعت اشیاء خارج الهام گرفته و در ذهن هنرمندان پرورش یافته و از آنجا بجلوه و صورتی دیگر ظاهر گشته است
۵- قوالب حروف که فرمی از مقیاس اول دستفاد از آنست . بدین توضیح که مبتدی و هنرجوی دقیق اندیش
ارتفاع و طول و عرض حروف و کلمات را از روی قوالب بندی که بشکل سطوح هندسی دریا یابد . حتی سنجید تا دورتر بر نوز خط
آشنا شود و در نوشتن با اندازه مطلوب موفق گردد . مانند کلاه که نمیشد آن در قوالب ذوزنقهای دستنقدی آن
در قوالب مثلث دریا یابد و امثال اینها (**الله** **ح** **الله** **ح** ...)

نذکر : برای امتراز از کتیبه آموزان و مشالهای این جنبشها با اختصار برگزار میشود . بفضول آنها ضمن فصل چهارم و پنجم
(تعلیمات چهارگانه و موافق خط معلوم میگردد) با آنها مراجعه وقت شود .

(*) اگر بخواهیم مقیاس سول در بحساب دانگ و آویم ناپا را باید در هر خط ریزه متوسط درشت نویسی را حاکم قرار داد . بعد از هر یک
شش دانگ با نیم ، برای ریز سه میلیتر . برای متوسط یک سانت . برای درشت دو سانت . شش دانگ حساب شود و آنجا اجزای هر یک را نسبت
نویسیم . یک دانگ نیم دانگ بنویسیم .
بالا آورده یعنی طول نباتات کشتیهای غلی را با دانگ سوزن کرده اند و در کمال اگر زیاد بود فقط است شش دانگ گفته اند و رعایت کتیبه را
بقیاس آن سنجیده حساب کرده اند .

قاعده ترکیب

(از دستگاره حسن و معنی)

ترکیب عبارت از آمیزش مستدل و موافق حرف و کلمه و جمله و سطر با هم بیشتر و خوبی انضمام کلی آنها بطوریکه خوش آید بطنع سیم و ذوق مستقیم گردد.

ترکیب در حرف و کلمه را ترکیب خوبی گفته اند و آن حسن آمیزش شکلا و خوبی حرکات در یک حرف یا یک کلمه مانند حرف (ق . ک) و کلمه (قلم . گل . گلستان) که بواسطه حرکات مستدل و نظم بهم آمیختگی و اعتدال کامل در آنها پدید آمده و از لحاظ ترکیب اندام وضع خوبی پیدا کرده اند.

ترکیب در جمله و مصراع و سطر و چند سطر را ترکیب کلی نامیده اند و آن حسن مجادرت و قرار نظم و مرتب آهنگ است و یکدیگر است بطوری که جمله بهم آمیختگی و وضع مستدل و خوبی داشته باشند.

در هر دو ترکیب (جزئی و کلی) حسن انضمام و انفصال مهم است بر چه در ترکیب کلی که با وجود انفصال کلمات و سطر با هم یکدیگر نظم و مرتب قرار گیرند که در نظر خوب و پسندیده و بی عیب بنامید.

برای رعایت این قاعده خطاط ناگزیر از کرسی خط کلمات بگیرد و قواعد اصول و نسبت را به وقت جاری بنماید تا بحرانی و کلمه ای بقرارگاه خود بنشیند . و سواد و بیاض کلی و غلظت و صلبت در میان کلمات و جمله با سطر را با فاصله هر کدام از یکدیگر بنظر دارد .

قلمات را با اندازه های مطلوب بجا و مورد خود بجا ببرد . و اگر خطی را با ضابطه حرکات و اعراب و علامات تزئینات باید بنویسد جایگاه هر کلمت را بجزئی بشناسد و نشانگذاری و ستوری را آنجا که واجب افتد از نظر دور ندارد . تا منظره خط او چنان باشد که نظم و اعتدال و هم آمیختگی بر پای آنرا در قرارگاه خود فرود گرفته و تمام خوش آید باشد .

اصول بر مثال ریشه درخت . و نسبت ساده در است برآمدن آن ، و ترکیب چون شاخه و برگ برآمده آن ، و کرسی بمنزله پر استن آراستنی آنست .

(*) کلمه ترکیب باید چنان باشد که اگر تجزیه شود مفردات آن تجزیه با قاعده اصول مطابقت داشته باشد .

بنابرین اهمیت ترکیب دوزخ خوشنویسی روشن میگردد که از جمله بدترین مشکلاتین قاعده است. مخصوصاً در کتب
و خطوطی عامه اهمیت بسیار است گنجاین عبارات در طوطی محدود و همین کاری است و از عالی است که بستگی
مستقیم با شیوه و ذوق فاضل نگارنده آن دارد.

این قاعده باید در وقت نوشتن پیوسته رعایت شود و نسبت الین قرار گیرد. چه نوشتی چه چکا و از آن نماند
و بدی را ترسناک است و باید در قطعات استاد نیک نظر کند. بنظر آینه معنی و پرستن و گسستن و حسن مجامد است فواصل
و مفید بیای میان شکلها را مورد توجه قرار دهد و فاصله را با اندازه یک نقطه با همان قلم و نظر گیرد. و اصل جا بجا و قرار گرفتن
حروف و کلمات را پیش خود بسنجد تا در نگارائی و گرمی خط را بدست آورد. و جا بجا و مجامداتی با قلم درشت و متوسط
در سطهای سنی و در تمام بنویسد و چون دید ترکیب آن خوش آید نسبت علتش را بجوید تا عیب آن بشناسد خوبتر
نماید و برای این کار داشتن مقدار حجم هر کلمه و سخنین با بیای آن لازم است که قبلاً در نظر بگیرد و بعد بنویسد که در شکل گفته اند
«آبای مذانی پای منده»

اجزای ترکیب که بدان اشاره شد بدین شرح است :

۱ و ۲ ترکیب حرف و کلمه و جمله و سطر که با تقسیم حضور و قرین معلوم و حاصل میشود.

۳ رعایت فواصل و سواد و بیاض بین جمله و سطر . ۴ سخنش قلم با زمینه خط . این دو جزء نیز در وقت نوشتن
پدید آید .

۵ حسن مجامد است که نتیجه وقت در ترکیب عبارات است که هم فواصل رعایت شود و هم حروف و کلمات تمام نام
جای افتد و کجوز جایی با هم چسبند مانند این شالما .

رَبِّهِمْ لِيَكْمِثْلَهُ شَيْءٌ مَوَاهِبِ عَظْمِهِ

حسب بیع خصاله ملک سیرت امیر صبر . مرزعه . در کج . با نیش نیز کله نیش
بهر کله سوزن نیش . در کج . در کله نیش . در کله نیش . در کله نیش . در کله نیش . در کله نیش .

۷. بنشین جز از اجزاء ترکیب رعایت مدامت است :

مدامت (کشما) یکی از مناسبات خط است که آنرا از حالت نشستن بیرون میآورد و جزو مد و خلوت جلوت است از استمال و مطلوب میآورد .

بر کاتب فرض است که جانمایی مذکامل در متوسط و کوناه را اعم از اصلی و زائد بدانند تا در غیر موضع خود نیفتد و بگونه‌ای بنویسد که با حرف دیگر مشتبه نگردد . مانند د و ادون بین سیم و تاد و عین در کلمات (مستکبر و متعلم) که مستکبره مستعلم گردد . و د و ادون سین در کلمه (سحر) که سحر می‌شود . یا حمید که با جمشید نباید اشتباه شود زیرا درست کشیدن این کلمات چنین است : (مستکبر ، متعلم ، حمید) .

مذکامل در نستعلیق بنا بر اتفاق خطاطان نقطه و گاهی بضرت و نقطه و یا به معکوس بر تنهایی از نقطه تا دوازده نقطه است ، و گاهی بضرت که آنرا فریبند .

مذاتم ذکامل را در اول سطر و مصرع و در آخر قرار میدهند مانند $\frac{1}{2}$ هشتها بر گاه باره اثنی عشرت و هفتین و هشتاد و بی و نه تا م ناقص و کوناه را چون (کشتی) و (دست) در اول و آخر سطر می‌نویسند مانند :
(کشتی شکیبایم ای باد شرط بر غیر) و (گرم نماند فردا که خانه خانه شست) . و قرار دادن یا معکوس در آخر سطر جایز است مثل (درختی که اکنون گرفتار است پای) .

جایی که نام در وسط سطر و مصرع است و هر گاه سطر زیر سطر دیگر قرار گرفت نویسنده کمال ملاحظه و وقت را داشته باشد که مذاتم زیر هم و برابر واقع نگردد حتی در کاف مسلح (ک) نیز این نکته را باید رعایت کند ، مگر در حال ضرورت و عند در خط چلیپا و در توانی و در دانش اشعار .

اگر عبارات اقتصاد داشته باشد بهتر است که وقتی در وسط سطر بالا مذکاملی نوشته شد در سطر دوم نزدیک اول و در آخرش (نزدیک آغاز) دومین نه قرینه یکدیگر نماید (کسی)

مرا خانهای نیست در خورد دست
اگر هست از زمین قرینت اوست

کسی کوی دولت ز دنیا بر بود
که چنگ آسایش خست بود

در کینه اگر سطر بقدر صراحتی باشد یک تمام (شش دانگ - زلفقط) یا دو نیمه (۴ یا ۵ نقطه) یا یک دو دانگ (۳ یا ۲۵ نقطه) و یک چهار دانگ (۶ یا ۷ نقطه) در آن قرار دهند.

و در هر سطر بیشتر از دو کمال جایز نیست با علامت اینکه نزدیک هم قرار گیرند و در آغاز و انجام سطر هم واقع نشوند. هر گاه بخوانند چهار صراع را به حیثات علیا بنویسند بوجهی ایجاد شود و زیبایی بیشتر باید تا مکن است به ارا برابر یکدیگر بنویسند. (کسی)

مذکور: مذات نظم سخن اگر چشمتعلیق بر دانگ تقسیم نشود ولی در مقام دجا یا سایر عاقلات در ترکیب چندان قوتی به مستعلق ندارد. و مذات نظم میزان احتیاج و مفیدی محل است. و برای باز نشناختن موارد فاضل مذات در هر یک از خطوط به تعلیمات چهار گانه مزاج شود.

چنانچه در هوای یا سطر چندی مشابیه واقع شود بهتر است که چهار کوهه و یک کله باشد بنویسیم مانند (نغمات ملک و قدت حیرت شوکت فی المشا) و (افلاک زینت است در کیت. درین خاک زیست است در کیت)

توضیح - هر حرفی و کلمه‌ای که قابل مبالغه باشد اعم از زائد و اصلی بملاحظه چیز آندامه میدهند و اول برای زینت و آرایش خط مانند مدی که در این مصراع واقع شده است «گزینه عارفان مسنره و علم کیم است» این بیان کشش صوت در هنگام خواندن گفتار است که در جای خود مطلوب است.

و دوم برای وضوح و رفع اشتباه مثل (سبع و سبق) که ممکن است در حالت دلتاز با (سع و سبق) اشتباه شود. همچنین که کوهه و زامدی که در میان کلمه می‌آوردند نیز همین منظور است مانند (طیب نضیبت کز نضیبت صبیح صبیح مؤتسب بیسبیر، سبکسر، سننیتیر و غیره)

سوم بمنظور تمام کردن سطر و پرفراغی جا. مانند اینکه در آخر سطر دیگر عالمین رسیده ایم و گنجانی کلمه دیگر را ندارد و در این صورت باید بنویسیم عالمین یا امثال این کلمات عالمین، العالمر، سالدی سالک و غیره

«ولایتی لا امیر القل تکفینی» «عند المات و تغنیلی و تکفینی»

و یا در این فضا به این شیوه
ای سطر که در بیان
ای سطر که در بیان
پیام

تشیخ

در میان اشکال حروف و کلمات و نوع تدرکات : مذات اصلی ، مذات زائد
مذات اصلی آنست که در حال انفراد ترکیب ، بهم خوانده میشود و بهم نوشته ، ولی مذات زائد در حال انفراد
وجود کسب ندارد و در حال ترکیب تلفظ نمیشود زیرا مدی عارضی و غیر لازم است .

مذات اصلی :

مذات اصلی در خط ثلث و نسخ نستعلیق شکسته ، بحالت انفراد (تثنا) و بحالت انفراد تقریباً یکسان نوشته میشوند :

ث س ص
ف ف ک ل ر ی
(ک در حال ترکیب با ل مطلق)

نخ س ص ف ف ک
ل ن ی (ک در حال ترکیب با ل وسط)

نستعلیق س س ف ف ک ک ی

شکسته س س ر ص ف ف ک ن ن ی

تذکر : تدرکات بین و بین در خط نستعلیق و شکسته در وسط کلمه بهم محاشه میشود مانند این کلمات :
(نستعلیق شکسته ، پسند آسایشگاه و غیره) . در خط ثلث در ترکیب پاره ای کلمات
دیده میشود ولی در خط نسخ جز در ذوات معمول نیست (نستعلیق شکسته ، پسند آسایشگاه) .
تذکر : بقیه مذاتی که سواي مذات اصلی در بین مرکبات پیدا میشود ، زائد است و در اینجا علی شش (۶) تنسیخ
بمبارد مذات (اصلی و لازم) و (زائد) و (صحیح و غلط آنها) سپرداریم :

در سیر این پنج مورد نیز انیم بناست محل و رعایت زیبایی . سین و شین را کشیده بنویسیم . ولی قبل از
داد اگر چه قدما استعمال کرده اند ، در شقیق و قش تا مطلب است مکن در رفته و نکسته در است مثال :
(سوزنیست) (سواد) (سوسو)

توضیح ۲ بنا بر دو توضیح قبل . گمانی هست نمودن در نامی زائد و اصلی بصورت روانه و آورده میشود :

ناروا	دوا	ناروا	دوا	ناروا	دوا
سفر	سفر	محبیه	محبیه	بسمه	بسمه
سهر	سهر	محبیه	محبیه	مقبل	مقبل
عشیره	عشیره	احسنه	احسنه	چسنه	چسنه
سبع	سبع	چسنه	چسنه	دکتره	دکتره
سبقت	سبقت	صفا	صفا	مجنون	مجنون
	رهنه	منقار	منقار	ممتناج	ممتناج
	رهنه	مسنار	مسنار	چسنین	چسنین
	محتاج	منیع	منیع	مغنیه	مغنیه
	محتاج	مصبان	مصبان	محیط	محیط
	محدث				
	دکتر				

توضیح ۴ هرگاه دونه اعم از زائد و اصلی در یک کلمه یا در دو کلمه نزدیک بهم جمع شود ، و از نوشتن هر دو ناگزیر
باشیم ، هر دو در آنجا که کامل خود کوتاه تر بنویسیم مانند طیبیب حبیب بنصبیب سبب بود شکسیات
و این در صورتی است که در نوشتن سستمن باشد . و اگر نبود یک قدر برای کشیدن متدل اختیار کرده و آن دیگر را
در نسیب بهم مانند شالمای زیر :

صحبیح صحبیح صحبیح
ششیر شمشیر ششیر شمشیر ششیر شمشیر

فلا از نظر حسن فدا	صحیح	فلا از نظر حسن فدا	صحیح
همس	برکس	شکیبا	شکلب با شکیبا
فته اش	فزش فته اش	شبه	شند شندیه
شبنم	شبنم شبنم	شند رنگ	فزنک فند رنگ
سفینه	سفینه سفینه	انتارات	انتارات انتارات
اساس سیات	اساس سیات	مواب نماز	مواب نماز
مستفرد (مستن)	مستفرد (مستن)	اسباب سوری	اسباب سوری

توضیح ۵ برنی از کلمات در حال پذیرفتن نه بچند قسم نوشته میشود که بر صحیح است :

بستر بستر بستر (بستر بستر) - سپهر سپهر سپهر (سپهر سپهر) - بنم بنم بنم (بنم بنم)
 (بنم بنم) - شیر شیر (شیر) - دفتر دفتر دفتر (دفتر) - بسی بسی بسی (بسی بسی)
 بیسم بیسم (بیسم) - تحسلی تحسلی تحسلی (تحسلی) -

توضیح ۶ پاره ای از کلمات در اصل وزانند مثلاً یک کجی که نویسنده بوفات که تیز بی زبان
 آنها قائل شود مخصوصاً زمانی که در یک جوی نزدیک هم قرار گیرد، مثلحای زیر نونای از آنهاست :

روا	روا	روا	روا
بیر سپهر	بیر سپهر	بیر سپهر	بیر سپهر
بسم جم	بسم جم	بسم جم	بسم جم
مغل غل	مغل غل	مغل غل	مغل غل
خان خان	خان خان	خان خان	خان خان
حسین حسین	حسین حسین	حسین حسین	حسین حسین

۸ ششمین جزء از اجزاء قاعده ترکیب و اشتقاق طریقه مرکبات (مقطعات) است برای ترین دشمنی :
 پس از شش و هفت قرین الغنای برخط به مرکباتی که از آن حاصل میشود میسر دارند. و در اشتقاق مرکبات و طریقه نوشتن آنها
 لازم است. زیرا بیستعلم قدرت و توانائی میداد تا ترکیبات صحیح کلمات را درک کند. بدین شرح :

الف - در الفبا، خطوط اسلامی یک است. حرف مفصل و یک دسته مفصل است. حرف مفصل (پیوند
 ناپذیر)، فقط به شکلهای منفرد و آخر کلمه در میآیند و بحرف مابعد خود، و یکدیگر نمی پیوندند (بجز استثائاتی که در خط
 شکست است). و حرف مفصل (پیوند پذیر)، هم یکدیگر نمی پیوندند و هم مابعد خود و از این رو شکلهای منفرد
 اول، وسط، و آخر کلمه دیده میشوند.

حروف مفصل عبارت است از : (ا د ذ ز ژ و)

حرف مفصل در این ترکیب جمع آمده است : بیست و پنج حرف ض ط ظ ع ف ق ک ل م ه ی
 ب - حروف الغنای فارسی سی و دو است (*) . چون هفت حرف مفصل را که مابعد خود نمی پیوندند و قابل
 ترکیب نیستند. از آن کم کنیم ۲۵ حرف میماند. از این ۱۵ حرف چهار حرف (ب پ ت ث) و چهار حرف
 (ج ح خ) و دو حرف (س ش) و (ص ض) و (ظ ط) و (ع غ) و (ک گ) ، افزاؤا و ترکیبنا
 مشا هستند. و (ف ق) فقط در ترکیب اول و وسط کلمه مشا هستند. و همچنین (ن ی) در حال ترکیب اول
 و وسط با چهار حرف (ب پ ت ث) مثل هم میآیند (* *) بنا بر این حساب چون کمزرات شکلهای
 مشا به حذف شود ۱۱ حرف میماند که همه قابلیت ترکیب دارند (محصله کلمه) - ح ح س
 ص ط ح ف ک ل م ه

ج - این ۱۱ حرف را با ۱۲ شکل الغنای تعلیم که در اصول صفحه ۱۱۱ تعیین گردید، ترکیب میکنیم لاگروه مرکبات
 و حرفی بست میآید و حداقل کلمات مرکب هر گروه ۱۲ و یا با افزاؤ کردن لام الف (لا) ۱۴ میشود -

(*) در بعضی دستور نامه ها جزء (ع) را هم حساب آورده و ۳۲ حرف گفته اند. ولی برای ترکیب جزء شکل مستقی نیست.
 (* *) شکلهای منفرد و شکلهای آخر کلمه و خطوط اسلامی با جزئی تغییرات مانند هم نوشته میشوند تا در حالت اول وسط کلمه از لحاظ شکل
 اختلاف و تمیز دارند و این مطلب با مراجعه به تعلیمات چهارگانه روشن میگردد.

در گاه عبارات فارسی باشد مخصوصاً بنحوستعلیق و شکسته، بجز در مواقع ضرورت و در رفع اشتباه بکار نیاید.
این خرد را در خطی بجای خود و بر روش حاضر آن نگاشته میشود، لذا افضل آن به تعلیمات چهارگانه آینده
موزل میگردد.

و اما علامات و رموز که هر یک اشاره به جو یا کلمه است برای یک یا مختصر بکار برده شده جای کمتر را گیرد. در مثل خود
استعمال میشود و در هر نقطه جایز است مانند: (ص) یا (س) برای صلی الله علیه و آله - صلعم، برای صلی الله علیه
و آله وسلم - (ع) یا (م) برای علیه السلام - (رض) یا (ر) برای رضی الله عنه یا رضوان الله علیه - (ره) یا (ر)
رحمته صلی یا رحمة الله - الخ. برای الی آخر و...

۱۰- نشانگذاری یا نقطه گذاری دستوری (*) که در کتابها و دستورهای زبان فارسی و عربی متذکران
شده اند و بر بنی ترقیم کیند، عبارتست از گذاشتن نقطه با علامت دیگر میان اجزاء جمله های کتاب تا اجزاء
از یکدیگر مشخص شود و آنجا که صدانیز هنگام تلفظ در جمله های انبساطی و پرشی و خطاب تعجب و... تنوع پیدا کند.
و آنها بهین قرار است:

۱- نشانه پایان عبارت و جمله کامل و نشان برای توقف کامل، و پس از کلمات و در
اختصاری مانند (ح. ق) یعنی جبری قری یا (ق. م) یعنی قبل از سیلاب، و غیره
در بعضی کتابهای قدیم و جدید ممالک اسلامی پایان عبارات و جمله های این نشانه ها دیده شده است تا ۵۵ که
گویا رمز برای انتهی باشد.

۲- بنام غایبی ویرگول یا گاما و بنامی سرکج خوانند (در حقیقت واو واروند است)، نشانه برای
جمله ناقص و برای توقف کوتاه است، این نشانه های مختلف همه کامل و برای فاصله کلمات معطوف بجای و او و...
است.

۳- نشانه برای توزین به تقسیم تفصیل و شرح و توضیح و علامت تقسیم حساب.

* نشانگذاری کنونی هر چند که از دیدگاه عقیدت شده ولی سابقه اش بزبان مخالفان اسلام و نوشته قرآن برسد زیرا در قرآن
برای پایان جمله یا نام آورده علامت گذاردند و بعداً برای قطع و وصل در وقت رمز (ج. م. ص. ز. ص. و غیره) را تعیین میکنند.

- ۴- نشانه استفهام و پرسش و علامت مجهول و ناشناخته .
- ۵- ! نشانه تعجب ، تامل ، خطاب ، استناده و سخن . بعضی برای اینکه استناد سخن با تعجب تفاوت داشته باشد ، داخل پرانتز گذاشته اند (!) و بقیه نگارنده آسانتر است که برای استناد وارد نظر دارند ؛ بدون پرانتز . و برای شدت تعجب و تامل دوبار یا سه بار نیز نویسنده مانند !!
- ۶- « بنام گیور نشانه برای نقل قول دیگری .
- ۷- « برای قید نامهای خاص .
- ۸- () بنام پرانتز یا هالین یا دوایر . نشانه برای تفسیر و معنی و منتهر و مراد جمود یا کلمه قبل
- بعضی آنرا برای جمود مترجم هم کار برده اند ولی بهتر است که برای جمود مترجم در دو طرف جمود تیره بگذارند نه پرانتز که در اکثر کتب کلت اسلامی چنین دیده میشود .
- ۹- — بنام تیره (*) یا خط فاصل ، برای فاصل میان دو رکن جمود و برای عنوان و آغاز سؤال و جواب و نیز گاهی در زیر اعداد ، بعنوان پایه قرار میدهند . و نکته آن که در زیر کلمات و مطالب کشیده میشود برای مشخص کردن کلمه یا طلب مورد نظر است .
- ۱۰- (یا) نشانه برای بریدگی و قطع است یعنی قسمتی یا قسمتهائی از عبارت حذف شده است
- ۱۱- « بنام ایضا و نشانه تکرار است و مواردی که بخواهند در سطر زیرین کلمه بالا تکرار نشود .
- ۱۲- / بنام میز برای تعیین و واضح ساختن اعدادی است که دارای ارقام زیاد باشد و برای تمیز میان تاریخ روز و ماه و سال مانند (۱۲ / ۶ / ۵۴)

این علامت (+) یعنی علاوه و مثبت . — یعنی منهای ، = یعنی مساوی (در اول و اول مساوی است .
 و این علامت — بنام پیکان یا نقش نشانه جهت است یعنی منتهی میشود و تیره سیم نیز میباشد . و این علامت } بنام آنگاه بعد از معنای است که آن عنوان مثل اول و اول و اول میباشد که هر یک در سطری یکسانست کرده .
 و این علامت [] بنام دو قلاب یا گوشه برای اطلاق کلمه ای بر متن اصلی کتاب یا مشخص کردن کلمه یا لغت خاص است .
 و این علامت * بنام ستاره برای توجه دادن به توضیح ذیل مرفوعات . و از جمله علامت علامت راهنمایی است که خود در بعضی کتب دیده است
 (*) — بزرگتر fine ت در آنگاه dash در آنگاه

قاعده کرسی

(از اسکاژه نوبلیس)

کرسی گفته می‌شود که در نوشتار و تحت آه است. و اصطلاحاً عبارت از این است که در جمله یا مصرعی یا سطر یا حرفی و کلمات مشابه و مشابه که در برابر هم بنویسند (*).

جعفر یاسنجری در رساله خود در باب ثلث گوید: «کرسی باصطلاح محاذات حروف است بعضی با بعضی در یک جهت است»

بیاشاره گوید: کرسی این است که چند هیئت که در مصرعی واقع شود که آنهارا مثلثی یا یکدیگر باشد برابر بنویسند و در هر خطی که کرسی فعلی باشد مرغوب نخواهد بود.

منیاه الزین محمد گوید: مطور چنان باید مکرری نوشته شود که هر کجا از میان کلمه اول سطر خط استقیمی کشیده شود میان کلمه آخر سطر خورد.

از این گفته تا چنین معلوم میشود که مقصود از کرسی همان برابر نوشتن و قرین سازی اشکالات و برای رعایت این قاعده رعایت خط راست، بالذات میان آمده و موسوم به کرسی خط شده است (**). و بتعبیر ثارنده رعایت

کرسی در خط همچون ترصیع و شعرات که گفته اند؟ ای مؤخره بتو بنجوم جمال وی مؤخره بتو رسوم کمال
بوستاینت صد تو نغم آفتابیت قدر تو ز جمال که شکر امیاریه، قاعده کرسی هم خط را زینت و آرایش میدهد.
و بنا بر اینکه رعایت قاعده کرسی بر رعایت خط یا خطوط استقیم و انبساط می‌توانیم اینگونه تعریف کنیم:

(*) امره بجای کرسی غرض از علی معروف است. و بر حسب کرسی شایسته برین جهت باشد که همانگونه که اشخاص روی منتهای مشابه قرار می‌گیرند.
حروف و معانی مشابه نیز در منظر برابر هم و قرین هم قرار می‌گیرد.

(**) اگر خطی که در کلمه حروف و معانی مشابه است کرسی گوئیم مثل ما پیشین حال شده است و این مستند ما ضعیف ندارد.
تذکره خط کرسی امره در خط زمین و خط حامل هم می‌گویند. و در ضمن مآذات فارسی زبان این مثل ساز است که نیز در هر خطی مکرری نباشد.
گویا مشتاقان همین اصطلاح و قاعده خطی است. این سخن شاعر قرن ششم (مستطاف ۷۶۹ ق) دست‌نویس کرده است:

نکته‌ای که در سخن فردوسی طوسی نشاند تا پسنداری که کس را بعد از منی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او در کس باشش بالا برد و بر کرسی نشاند

کسی خط عبارت از : خط یا خطوط مستقیمی است که نقاط و نظریه‌های تکاملت و معروف را بریزان آن بطور قرینه‌بند و برابر و معادل هم درسطری مرتب و جایگزین سازد. و مثل آن مثل رشته‌ایست که درازنای جواهر را از درشت و ریزترین به هم و بطور منظم بیاورد و نگاه بدارد .

این قاعده باید مستقلاً قاعده خاصی است از نظریه‌های تکامل قاعده ترکیب هم هست زیرا رعایت قرینه‌سازی متقابل و تعادل محک بسیار بجز ترکیب و حسن و ضلع خط میسرده و رونق و اعتبار و ارزشش بجز آنرا بالا میبرد (*).

درباره تعداد خط کرسی استادان متقدم چنین گفته‌اند :

سیرزاجعفر بایسنغزی : استادان این فن پنج کرسی اثبات کرده‌اند - کرسی اول رؤس الفات و لامات و کرسی دوم لای ، و این کرسی را راس الخط گویند . و کرسی دوم سرهای والی و راه و صاد و طاء و صین و فاء و قاف و واو و نا . و کرسی سوم اذیل الفات و لامات و اذیل باء و اخوات او و ابتداء و اواخر صین و خط آخر از کاف لای و صلح ، و این کرسی را وسط خوانند . و کرسی چهارم اذیل وال و راه و صین و صاد و قاف و فون و یاء . و کرسی پنجم اذیل صیم و صین و اخوات ایشان ، و این کرسی را ذیل الخط خوانند . مثال آن :

اصح در صراط و کلام و کلام

و بعضی مانند عبد الله صیرفی قائل به سه کرسی در همه خطوط شده‌اند یکی وسط و دو کرسی دیگر بنام صیغ و صین در بالا و زیر . و برخی چهار کرسی نیز گفته‌اند .

بابا شاه برای قاعده کرسی دست‌مطلق این مصراع را مثال آورده است : « من دستار روی نوش
 و موی دکشم^(۱) و گوید ... برابر هم نویسنده چون دایره فون باشین در این مصراع (من دستار روی نوش و موی دکشم)
 و وال و داو (دستار) ، و (روی) و ده دستار و شین نوش گاهی که مدید باشند ... و بعد اضافه کرده است :
 « مجموع هجاء مشابه را متقابل بگردید نتوان نوشت که سطر دراز می‌شود و این عیب است مثلاً واو (خوش) و واو عطف را نباید

(۱) از لحاظ تمام شعرین است (من دستار روی نوش و موی دکشم) و موی چشم است و موی چشم (من دستار روی نوش و موی دکشم) * اگر چه در بعضی نسخه‌ها دستار و موی دکشم
 مقام بر سه هجاء است به استناد او را

بادال دوستدار کرسی ماییم کج باید آن دورا بالاتر بنویسیم و به حال بیانی مشابکه موجود باشد بی قرین بناید بنویسد؟
 طریقہ عملی این قاعدہ در استیطاق بیگو یا است که مبتدی بدست یا نعلکش خط راستی روی صفحہ کاغذ بکشد و آنگاه
 جمود یا شعری را که میخواهد با دقت بنویسد بطوری که انتهای تمام حروف و کلمات روی آن خط راست قرار گیرد بنیز از س
 شغل و ایرود (حج س ساق ل ن ی) ، دراه و داز (مانند هر شیر سر) ، و د نبال نسیم . مثال :

جهان چون چشم خط مخالف است که بر چیزی بجای خویش نیکوست

برای کرسی در خط شسته بر همین قیاس است :

کج کل و کمنه هرگز بجای نشود کج کل و کمنه هرگز بجای نشود

و در نسخ و ثلث بر این مثال است :

تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَلِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ

لَوْ كَانَ تَهْدَى إِلَى الْإِسْلَامِ لَكُنْتُمْ هُدًى إِلَى الْإِسْلَامِ

لو كان تهدي الى الاسلام لكنت هدى الى الاسلام

پس از آنکه هر جوانی برای سیاحتی مزین گردد و تسطیافت یعنی بر تبه استادی رسیده کمتر نیازمند بکشیدن

خط کرسی میشود و میز آنند بانظر دقیق خود قرین سازی و برابر نویسی کند .

در اینجا چهار قاعدہ خط و اجزاء آن با پایان رسیدن و طلبی که باقی مانده این است که چون هر جوانی این قواعد را در کتابت

خود بخاربت و به مشکلات آزاد نظر گرفت مستطافش بر تبه صافی و صفای رسد . پس از آن باز ترقی کرد به نفع

و قدرت بیشتر بگیرد و بدرجه شان نائل میگردد و با اعزاز مشیوه خاص خود ، استادی خویش را اعلام میدارد .

صفا و شان

بابشاه در سال خود صفا و شان را جزو قواعد (قواعد دو انگانه) آورد دست ولی چون این دو، بیکر صفات و حالاتی است که عارض خلق عالی و ممتازند و است یعنی پس از بکار بستن قواعد چهارگانه باین صفات و حالات متصف شود نیتوان آنها را در رویف قواعد در آدم بنا بر این صفا و شان حصول و تمییز نهائی قواعد خلق و درجه آن محسوب شود قواعد خلق و تعریف خود بابشاه نیز روشنگر این گفته است:

وی در آداب المشرب میگوید: «صفا، حالتی است در خلق که طبع را سرور و مفرح میسازد و چشم را نورانی میکند و بی تصدیف قلب تمسک آن نتوان کرد چنانکه مولانا سلطانعلی فرموده و مانند (که صفا می خلق از صفا می دل است) و این صفت را در خلق فعل تمام است. چنانکه روی آدمی هر چند سوزن باشد و صفا نداشته باشد مطبوع نخواهد بود و پوشیده و نهانند که چون اصول [در نسبت و ترکیب و کرسی] (۱) و صفا و شان هم پیوسته آزمونزه گویند. و بعضی آثار اثر نیز گویند. اما **شان** و آن حالتی است که چون در خلق موجود شود کاتب، تماشای آن مجذوب گردد و از دست کنایه فریاد شود و چون قلم کاتب صاحب شان گردد، از لذات عالم مستغنی گشته بجای رو بسوی مشق (نوشتن) کند و پرتو انوار جمال شاه حقیقی در نظرش جلوه گر شود... (هر کسی در نظری دیده است آن انوار را آدم اندر غلظت آسمان و موسی در تبتس) اذین کیفیت همین صفات حمید و عارض نفس انسانی میشود و بستبیری قلم صورت آن برضو کافه کشیده میگردد و هر کس را ادراک این صفت در خلق دست ندهد...» «آر پاشان»

در نامه و انشوران ناصرعی چنین آمده است: «اما صفا و آن حالتی است که در خلق پیدا گردد مگر از کثرت نگاه داشتن و چون در خلق صفا و صفاتی موجود شد طبع را از مصلحت آن سرور و خاطر را انبساطی پیدا گردد و همیشه از نظر بآن نورانی شود. و این صفت رکن اعظم است خلق و استوار می نویسنده و این مقام واضح و ظاهر گردد. اما شان و آن آخر در خلق است و چون آن صفات در خلق پیدا شود نویسنده و همچنانکه از تماشای آن سیه گردد و در بعضی طبایع چون این صفت در خلق پیدا شود نتواند هیچگاه بفرمان صفت، بکار دیگر پردازد و هیچگاه نخواهد سسر خود را بغیر خلق صرف نماید. و این قسم نظر را در زود اهل فن شانی است بزرگ و چون سطر

(۱) با تمییز بابشاه اصل شامل نسبت و ترکیب و کرسی در نسبت بسفر ۸۲ برآمده شود.

یا صفحهای آنرا از آهسته بآهسته بقیمت افند قیمتهای زیاد بر آن ننهد و هم بدان قیمت بجزند دیده شود دست که که برای کرانها در عوض چند
 مگرد چند ورق دادند بجمال کند «جمادی چست و اوم جان خریدم» از عزیزین میجو قیمت پیش بان نبوده اند و این معلوم شد است هر
 نفسی که از دست اهل فن بپسیدد و در تعداد آن احوالی پیدا نمیشود بجز حفظ انقباض ایشان که بر وقت و نظر میآید از تعداد آن حالت
 پدیداست شود چه «نور منزهان»

نکته دیگر اگر رعایت کیفیت حرکات دست و قلم در حال نوشتن و برگرفتن مرکب امری محکم و از لوازم و محضات
 اصول ترکیب است که باید نقاط بیان توجه و رعایت داشته باشد برین شرح :

قلم بست گرفتن و قلم راندن و برگرفتن مرکب

توانین کفی و عمومی خط که بیان شد بوسیله قلم و دست کاتب جائز عمل می پوشد و در واقع تجوی قوانین خط دست و قلم است
 و از این روی اهمیت آن معلوم میگردد آن دست و قلمی که با قوانین ترکیب یافته و خوش گرفته و در نزدیکی و مهارت پیدا کرده است
 اوستا دان گفته اند در گرفتن قلم و راندن آن منسرباست و صفحهای جوهر خط در حرکات و گردش قلم ظاهر میشود
 زیرا خط تابع قلم است .

مهارت در بخار کردن قلم و استغناء و از نیشها و یا تمام پهنای دم آن و نصف و یک چهارم پهنای پیزی است که
 در زیر با داشتن و حالت کفی دارد .

قلم را اندکی بالاتر از جای تراش (فتح) بست میگیریم بطوری که در انگشتان بحالت سبط آهانه اطراف قلم را فراگیرد (۱۱) .
 قلم در حال نوشتن با انگشت وسطی و سبنا به او بهام گرفته میشود و وسطی نیز قلم و سبنا به او بهام روی آن بسته بگیرد
 که بر سر بفرمان دست در حرکات و گردش قلم نوشته . یکدیگر قلم با انگشت وسطی و یکدیگر انگشت وسطی به او انگشت که یکدیگر است
 و کوچکترین پیچوخا که قرار دارد (۱۲) .

(۱۱) اگر در گرفتن قلم انگشتان با حالت سبط و بدون انقباض باشد حرکت قلم آسان میشود و در گرفتن مرکب انقباض نکند .

(۱۲) وسطی (انگشت میانه) بهام داشت و انگشت بعد از میانه را بر بی پنجه و کوچک را خنجر نامند .